

جلد دوم

از

## مآثر الامراء

تالیف

نواب معصم الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

در درج دانلودی - درج برج هنر پروری - سخن سنج معنی شناس  
نکتہ رس والا تباس - درو بین عالی خیال - بلند پیش بے مثال  
خلاق بدائع معاری - سباق فرمان سخن رانی - زیب افزای دبستان  
دانش آموزی - چمن بیری بوستان فضائل اذدوڑی

مورد رحمت خدای کرم

مولوی عبدالرحیم

قدرت تصحیح

مولوی مرزا اشرف علی

مدرسین مدرسه عالیہ کلکتہ

از طرف ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ

در مطبع اردو کالج

واقع

کلکتہ

در سنہ ۱۸۹۰ ع از مطبع بجامہ نو برآمد

تفتیح  
۱۹۵۹

~~۱۱۹۷~~  
۲۲۶۷

• آغاز جلد دوم •

## \* حرف الدال \*

• دربار خان •

عقاید نام - پسر تکلو خان قصه خوان است - که در خدمت  
شاه طهماسب صفوی بعنوان قصه خوانی اختصاص داشت - و مورد  
انواع مرام شاهي بود - چون پسرش وارد هژد کردید بهمان طریقه  
مورثی در خدمت عرش آشیانی سعادت روشناسی اندوخته بدولت  
مصاحبیت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار  
خان چهار شاد کامی انورخت - در سال چهاردهم بعد فتح دکن  
( که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیر اجهیر شد ) دربار  
خان از اشتداد بیماری رخصتی دارالخلافه آگره گرفت - و پس  
از رسیدن آنجا جهان فانی را پدرود نمود - چون عرش آشیانی را  
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندر هکین کردند - دربار خان

از فرط وفاکشی و خداوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که پپای  
 سگ پادشاهی (۲) که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده) مدفون سازند  
 چه در سوابق ایام سگی از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی  
 متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتفقد احوال او می پرداخت - چون  
 آن سگ بدست اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تاسف  
 فرمود - و دربارخان عمارتی احداث نموده آن سگ را در آن گنبد مدفون  
 ساختند - و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردیدند \*

سبحان الله تا چه رتبه دنیا داری ست - و انهماک دران  
 و چه قدر صرف خوش آمد استی و مراعات - آنکه در چنین اوقات  
 و احیان ( که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه  
 باید ساخت ) ذکر سگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر  
 گذرانیدن - اگر بتکلف اسمی ای دای که حشر او با سگ نمایند  
 و اگر اعتقادست سمی معاذ الله باین همه خاتمه مبهم است - و رحمتی  
 حق رسبع \*

(۳)  
 عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر  
 گفته - و علم تاریخ ورزیده بود - خصوص قصص هند که نیکو  
 میدانست - و شوق بقصه امیر حمزه ( که سه صد و شصت داستان  
 است ) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور تصه خوانان  
 میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن تصه را از اول تا آخر

هر صفحه تصویر نگاشته در درازده جلد قرار داد - هر جلسه  
مشمول بر یکصد ورق - و هر ورق یک ذراع - و آن محتوی بر دو  
مجلس تصویر - هر صدر هر مجلس حالات و واقعات ( که بآن صفحه  
متعلق است ) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله مخفی  
قرظینی مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهزاد قلم اول باهتمام  
نادر الملک همایون شاهي میر سید عالی خدایمی تبریزی و آخر<sup>(۲)</sup>  
بسرکاری خواجه عبدالصمد شیرازی صورت گری نموده - الحق  
کتابی شده از مختصرات عرش آشیانی که نظیر آن هیچ دیده ندیده  
و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهی نبوده - بالفعل در کتاب خانه  
پادشاهی موجود است \*

### \* دستم خان \*

دورستم ترکمنانی از امرای سه هزارگی اکبری است - مادرش  
بی بی بخیه بیگی با ماهم انگه جهنم مذکور بود - در محل پادشاهی<sup>(۳)</sup>  
آمد و رفعت داشت - او در خدمت عرش آشیانی تربیت یافته  
سال نهم همراه میر معز الملک بتعانت میر سید الله خان اوزبک تعیین  
شده سال هفدهم در کوشکیان خان اعظم کوکله تعیین گهوات  
گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم  
ناصری افراخت - پس ازان محمد الحکم همراه خان اعظم بقرظمی

( ۲ ) نسخه [ ج ] جدانی یا خدایمی باشد ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] قرظمی

( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] نخه بیگی \*

والا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید . سال بیستم و دوم سوارکار  
 زندهپور در نیول او قرار یافته پایالمی صوبه اجمیر چهره اعتبار  
 افریختی - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان  
 و دلدهی زبردستان جوهر نیکو بندگی بر روی کار آوردن - تا آنکه سال  
 بیست و پنجم ارچلا پسر بابهدهر و موهن و سوزداس و تلوکسی  
 برادر زادهای راجه بهارامل بی اجازت راجه از پنجاب بقصبه  
 لونی ( که رطن اینها بود ) رسیده شیوه بی راه روی پیش گرفتند  
 دستم خان مواعات الوس کچه راهه منظور داشته بلوازم اندرزگویی  
 پرداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود  
 درین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را  
 به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان  
 مذکور از عنجولی سررشته تدبیر گسیخته بی آنگاه لشکر فراهم شود  
 بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل  
 بی سهر راه عدم گشتند - ارچلا ( که سر حلقه فتنه سازان بود ) در پناه  
 مزرعه جواری کمین فرست داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه  
 آویزش قدم نهاد خان مذکور را زخم کالی برجهه رسانید - او با وجود  
 چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حالی  
 بر زمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدهی  
 مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

سرکشان پی سپر لشکر تاراج کردند - ( روز دوم او نیز مطابق سنه  
 ( ۹۸۸ ) بهصد و هشتاد و هشت هجری رخصت هستی بعالم عقبی  
 بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت  
 و مرش آشنایی از فوت او تأسف نموده بتسلیم مادرش بوزبان آورد  
 که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گرفته - و از تو چندین سال  
 پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد \*

### \* دولت خان لردی \*

( ۴ )

شاه و خلیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میوزا عزیز کوکه  
 بود - چون از گذاردی و کار آگهی فرادان بهره داشت در هنگامه  
 ( که همشیره میوزا کوکه بمیوزا عبدالرحیم خلفالصدق بیروم  
 خان خاننجان منصوب گردید ) خان اعظم او را بمیوزا سپرد - که  
 اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواستی این مرد را عزیز نگهدار  
 دولت خان مدتها بهمراهی میوزا عبدالرحیم میوزا خان کارهای  
 شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات ( که در جلدهای آن میوزا  
 بخطاب خاننجانان فایز گشته ) شریک غالب بود - در آموزش تکهه  
 و یساق و کمن خدمات نمایان از زبان زد عالم است - و مشهور الحفه  
 و افواه - بمنصب هزاری داخلی خاننجانان رسیده بود - که شاهزاده  
 سلطان دانیال بخواهش تمام توکر خود ساخته بمنصب در هزاری  
 سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادی تهذیب فتح

آسیر روانه حضور شد دولت خان را بکمک میرزا شاه رخ ( که  
پاسبانی آن مرز و بوم نگهداشته بود ) گذاشت - آخر سال چهل  
و پنج سنه ( ۱۰۰۹ ) هزار و نهم هجری بآزار قولنج در احمد نگر  
بساط هفتی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار  
بود - عرش آشیانی از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند  
چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت  
حکایات غریب از نقل کرده اند \*

گویند شهباز خان کعبو چون در سنه ( ۹۸۶ ) نصد و هشتاد  
و شش سال بیست و چهارم بتادیب راندا تعیین شد نهایت توره  
و ضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستار و پیش پیش میرفت  
همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یسارلان بمرتبه  
اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت  
نمیکرد - روزه خانخانان ( که نیز کمکی بود ) همراه او اسپ سواره  
میرفت - دولت خان ( که از فوج برآمده زاده می پیمود - و بمنع  
یسارلان ممنوع نمیشد ) باشاره شهباز خان ( که سبکریها بسیار  
داشت ) <sup>(۲)</sup> معدل خان بودارش اسپ را مهمیز زده چوبه برپوز  
اسپ دولت خان زد - او شمشیر بر آورده چنان بر ساعری اسپش  
زد که بر زمین افتاد - شهباز خان بلشکریان گفتی بگیرد - گویند  
در آن روز دولت خان طرفه تیز دستها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

و مردانه از لشکر برآمد - اما افغانان هجوم کردند - و خانخانان  
جهت ابرای ذمعه خود بر سردر دروازه شهباز خان تا شام نشستند  
شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت - و رخصت خانه دان  
روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود  
شهباز خان اسپ و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید  
همیشه پیش میرفته باشید \*

گویند وقتی ( که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده  
آمد ) (روز در مجلسی ( که خانخانان هم نشسته بود ) تقریبا  
شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب مینویسند - ما ندیده ایم  
دولت خان کفایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی  
این است - اگر بر صورت زخم تا دبر رسد - خانخانان دست او را  
گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیادمانگ شد - باز خانخانان  
بالکاح و ابرام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته  
در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کفایه  
در خاطر نبود \*

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده

دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنیاپی بیکی  
از خلوتیان او باش منس اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بیاید  
نوعی پدهاو تکانش دهد که از قلعه برهانپور ( که مشرف بدریای  
کپتی سن ) پائین افتد - چنانچه (روز) این سلوک را با خانخانان



کردند - اتفاقاً خودش قائم ماند - اما دستار از سر او افتاد<sup>(۲)</sup>  
شاهزاده از روی تواضع خود برخاسته دست خانخانان گرفت  
و معذرت خواست که عالم نشسته بود - دولت خان دست دراز کرده  
دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد  
با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند  
چه آنوقت دولت خان در وفات شاهزاده بود - نه به همراهی  
خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التبع - از پسرانش محمود  
سودائی گشته کارش بدینواگی نشید - از چاره گری لغت بهی  
پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان  
جدائی گزید - نزدیک قصبه پال با کولیان در آویخته فرود شد - دیگر  
پیرای مخاطب بخانجهان لودی سمک - و احوالش بشرح و بسط  
در سالک تحریر مضبوط گشته \*

### • دیانت خان قاسم بیگ •

از امرای عهد جنت مکانی سمک - در مزاج پادشاه راهی بروشناسی  
و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت  
گرفت از چون حرفهای نالایق نسبت بمومی الیه در حضور  
پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را  
حواله آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گوالیار ( که تعلق  
بخان مزبور داشت ) محبوس سازد - پس از چند روز حسب

عرض اتمام الدوايه از حبس مسطور رهائي يافت . سال هفتم جلوس جنت مكاني بتفويص خدمت عرض مكرور سرانجام گرديد و سال يازدهم از خدمت مرقوم معزول شده بهمراهي پادشاهزاده سلطان خرم به هم دكن تعيين گشت . ديگر احوال او معلوم نيسند \*

### • دلاور خان كاكړ •

ابراهيم نام داشت . ابتدا برفاقت ميرزا يوسف خان زوي روزگار ميگذرانيد . از يارزي بخت بيدار در معامله اكهراج و اهيراج بحضور جنت مكاني در كتهرا<sup>(۲۱)</sup> خاص و عام كردن نمايان كرده زخمها برداشت . و اين خدمت باعث ترقى او گشته بمراتب مناسب اختصاص يافت . و در مبادي جاوس جنت مكاني بصوبه دارى لاهور سر بر افراخته رخصت گرفت . بقصبة پاني پني رسيده بود كه بغي سلطان خسرو و آمدنش شنفته زه زان را از آب چون گذرانيد . و خود بر جناح استعمال متوجه لاهور شد و بيشتر از خسرو بحصار قلعه لاهور در آمده باستحكام برج و باره پرداخت . و چون خسرو بهوالى آن شهر پيوسمك ابواب و دروازه مسدود يافت . بلاوازم محاصره و فراهم آوردن لشكر اشتغال نمود و از درون و بيرون فايده فتل و جدال اشتغال پذيرفت . و چون افواج پادشاهي در تعاقب بود بزردي تسخير شهر متعذر دانسته دست از محاصره برداشت . دلاور خان بحسن خدمت و بتقديم

( ۲ ) در [ بعض نسخه ] كهلهه •

مزارع حق شناسی و قدری مک محفوف و اطاب خسروانی شد  
و در سال هشتم بمراهی شاهزاده شاهجهان در مهم زانا تعین  
گشتی - و در سال سیزدهم سنه ( ۱۰۲۷ ) هزار و بیست و هفت  
از تغیر احمد بیگ خان کبابی بصاحب صوبگی کشمیر مجاهی  
گردید - و از روی کار طلبی و راد و روی در تسخیر الگوی کشتزار  
( که از شهر کشمیر نامعموره آن شخصی کرده مسافت است )  
مسافتی بهادرانه بکار برد \*

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلاور  
خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیزت فتح <sup>(۲)</sup> اندبار  
پیش نهاد همی ساخت - و چون گریوه و کتل صاحب المرد  
واقع شده راه برآمد اسپ نبود بظاہر ان اسپان سپاه را بکشمیر  
<sup>(۳)</sup> برگردانیده معدودے را احتیاطا همراه گرفت - جوانان نبرد جو  
پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ کزان می رفتند  
بعد پیچیدن نهیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بگذار  
دره ای مرب نایره قتال بین الفریقین ملتهم گردید - <sup>(۴)</sup> سرزبان آنها  
از کشته شدن عالی <sup>(۵)</sup> چک ( که بدعوی وراثت کشمیر در پناه از  
شورش افزائی داشت ) دل های داده راه فراز پیش گرفت - و از  
پل گذشتند در بهدرکوت ( که آن طرف آب واقع است ) توتف

(۲) نطقه [ پ ] عزیزت آن دیار (۳) نطقه [ ج ] اسپان را بکشمیر (۴)

نطقه [ ا ب ] سرزبان آنها (۵) در [ اکثر نطقه ] اعلی چک \*

گروه - و هر چند بهادران دامن اتحاد بر کمر می برزدند ( که  
ازان پل درگذرند ) آنها نوعی مدافعه و مقابله<sup>(۲)</sup> می پردازند  
که میسر نمی آید - چون روزه چند کشید راجه از لابه گری  
و حین سازی پیغام مصالحت در میان آورد - دلورخان حرف از  
گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد - تا روزه  
جمال خان یسر کلانش با جمعی بهذا ازان دریای زخار عبور نموده  
بجنگ در پیوست - مخالف تختة پل را شکسته (اه گریز مهرن  
دلورخان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید - و در بهدرکوت  
معسر آراست - از آب مذکور تا دریای چناب ( که امتضاد قوی  
آنها بود ) در تیر انداز مصافحی باشد - و کنار آن کوهی است رفیع  
دشوار عبور - بجهت آمد و رفتی پیاده طنابهای سه تہ تعبیه  
نموده و میان در طناب چوبهای مقدار یک دسمی پهلوئی یکدیگر  
مستحکم بسته بکسر طناب را بر قلعه کوه و سردیگر را دران طرف  
آب مضبوط ساخته اند - و دو طناب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز  
تعبیه کرده - که پیاده بران چوبها پا گذاشته طنابهای بالا را  
بهر در دسمی گرفته از فراز و نشیب می رفتند باشند - تا از آب  
بگذرند - و این را در اصطلاح مردم کوهستان زیبه گویند - آنها هر جا<sup>(۳)</sup>  
مطلوبه بستن زیبه داشتند به بقدر تچی و تیر انداز استحکام داده بودند  
دلورخان جالها بر ساخته خواستیم جوانان را از آب بگذرانند

( ۲ ) یا مقلله باغه ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] زیبه - یا زینه باشد \*

چون آب بنهایت قندی و شورش میگذشت <sup>(۲)</sup> جاله بسیل غذا رفت  
و شصت کس غریبی بهر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن  
آب هر تدبیری که میکردند بجائی نمیرسید \*

انفاناً شب جلال خان پسر رشیدش برهنه روی زمینداره  
از جائی ( که مخالف را گمان گذشتن نبود ) سلامت گذشته  
مرمر راجه رسیده کونای فتح پادن آوازه ساخت - انگره هلف  
قیغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک یا بیرون بردند - بکه  
دران شورش براجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت  
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده  
به مدد ( که حاکم نشین آن ملک است - و سه کروه مسافعت داشت )  
در آمد - و راجه را همواره گرفته در سال پانزدهم بملازمیت جنیت مکانی  
در نزدیکی باره موله ( که دروازه کشمیرش می نامند ) سعادت  
اندوخت - و بگونگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزار  
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله  
ولایت مقتووه در رجه انعامش مرحمت شد \*

در کشتوار رسم نیستی که راجه از زراعت خراجه بگیرد - بر سر  
هر خانه هر ساله شش سستی ( که زرے سمی مسکوک - که از حکام  
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است ) مقرر دارند  
و در سوان معامله پانزده سستی را ( که ده روپیه باشد ) بیک مهر

پادشاهی صاحب کفذن - و زعفران ( که بهتر از کشمیر است ) از خریدار  
 بر سر می ( که بون دو سیر جهانگیری است ) چهار روپیه میگیرند  
 و مدد حاصل راجه بر جریمه است - که باندک تقصیر مبالغ  
 کاپی میستانند - معرذا همگی مداخل او تضمینا یک لک روپیه  
 خواهد بود - و آن ولایت بقدر قنخووا هزاری ذات و هزار سوار  
 است - چون راجه آنجا خالی از رجاهاست نبود حکم شد که فرزندان  
 خود را ( که در ایام جنگ به پناه زمینداران قریب جوار فرستاده )  
 بحضور طلبند - تا از حبس موبد رهائی یافته بآسودگی روزگار  
 بسر خواهد برد - او اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید  
 دلاور خان پس از زمانه باجل طبیعی درگذشت - جمال خان پسر  
 کلانش در زمان فردوس آقایی بهمراهی مهتاب خان تعیین بود  
 در محاصره دولت آباد ( روزه سردیوان برای مقدمه صرفهای  
 تند در میان آمد - مهتاب خان گفت - هر که در کار پادشاهی  
 مساهله خواهد کرد پاپوش خواهد خورد - جمال خان شمشیر  
 علم نموده بر سرش آمد - میوزا جعفر نجم ثانی ( که عقب سوار  
 نشسته بود ) برجسته جمال خان را در بغل گرفت - پسر او ( که  
 خود سال بود ) بیک جمدهر کار میوزا تمام کرد - خان زمان  
 نیز دستی نموده جمال خان را از پا انداخت - و بضراب دیگر  
 کار پسرش بآخر رسانید - گویند مهتاب خان نشسته بود - همین قدر

گفت - که هر دو پسر کار خوب کردند - و در م خلف الصدق از جلال  
خان است - که ذکر او بزبان خلمه گذشته است \*

### • داراب خان میوزا داراب •

پسر درم خانخانان میوزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی  
پدر در جنگ و یوزش کارهای نمایان می نمود - خصوص در جنگ  
کهرکی (که شهوت آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان  
مصدر تودد عظیمه گشته باضافه منصب سرافرازی یافت - چون  
در سال چهاردهم جهانگیری پیمانگی زندگی شاه نواز خان ملامال  
گردید از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاری ذات و سوار مورد  
عواطف شده بجای برادر بسرداری صوبه بوار و احمدنگر نام زد  
گردید - و در سال پانزدهم (که ملک عنبر حبشی از عهد و پیمان خود  
تخلف نمود - و نهضت پادشاهی را بولایمت در دست کشمیر قابو  
انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهی دراز ساخت ) اکثر امرا  
تهانجات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجرخان  
حارس احمدنگر متعین گشت - داراب خان فوجها را ترتیب داده  
متوجه بالاگهانگ گردید - برگیان عنبری برودر از هر روز سایر  
و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن  
قیومه بختان جمعی را بکشتن داده راه هریمت می سپردند \*

روزه داراب خان جوانان خوش اسپه همراه گرفته بر نگاه  
مخالف تاخک - و کارزار عظیم در پیوسته لوامی غلوزی افراشت

و سالما و غانما بار دو معارفت نمود - پس ازان غنیمت مداخل رسد  
غله را تقسیم محدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید  
ناچار از گریو (روهنگهیره) فرود آمده بیابانپور معسکر آراسم  
چون تسلط و استیلای قزاقان دکن بجائے رسید ( که قدم جرأت  
و بیباکی پیش نهاده از آب نروده گذشته بنهب و تاراج محاللات  
مالوه برداختند ) شاهزاده شاهجهان کورت ثانی دستوری دکن یافته  
سال شانزدهم ببلد براهانپور نزول فرمود - افواج قاهره تا آب گدی  
در تاخمت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی نمود - و کهرکی را  
( که اتمام جای ملک عنبر بود - و او یکروز پیشتر از رسول فوج  
با نظام الملک بقلعه دولت آباد در خزیده ) دیوان و بے چراغ  
ساخت - ناچار ملک عنبر برای عجز و استکانیت در آمده چهارده  
کرور دام از محاللات متصله ملک قدیم پادشاهی و پنجاه اک روپیه  
نقد را برسم پیشکش متعهد گردید - شاهزاده در سال هجدهم  
حسب الطامب پدر بزرگوار برای یساق فندهار با خاننظامان  
و داراب خان از دکن روانه شد \*

چون زمانه نبرنگ ساز بازی دیگر انگیخت ( که سنوح ملالت  
و کدرت فیما بین پادشاه و شاهزاده بجائے کشید که کار بجدال  
و صف آرایی انجامید ) شاهزاده از حق شناسی تقابل فوج  
پادشاهی بر خود قرار نداده از راه راهی عثمان بر تافتی - و راجه



بکوه اجیت را ( که عمده در است شاهی بود ) با داراب خان در برابر  
 لشکر پادشاهی گذاشت - اتفاقاً در هنگام تلافی فریقین تفنگی برآجه  
 رسیده در گذشت - و انتظام فوج برهم خورد - داراب خان نیازست  
 پای همت افشرد - برگشته بشاهزاده پیوست \*

و چون جناب شاهی باقتضای وقت از برهانپور خانخاندان را  
 بمصالحه نزد مهابت خان (خصمت فرمود و آن کهن سال طومار  
 حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان  
 با اولاد و اهلخان خانانانی مقید گردید - و پس ازان ( که ولایت  
 بنگاله بحوزة تصرف درآمده تسخیر بهار نصب العین شاهی شد )  
 او را مجدداً مشمول عوطف ساخته به حکومت بنگاله برنواخت  
 و زنی را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال  
 همراه گرفت - و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس از  
 همان راه عازم دکن گردید منشور طایب بزام داراب خان (قم نمود  
 که خود را بسرعت بگهی ( که دروازه بنگاله است ) رسانیده  
 ملازمت دریابد - او از نازاستی صورت حال را طور دیگر دیده  
 در جواب برنوشت - که زویندان اینجا متفق گشته مرا در محاصره  
 دارند - نمی توانم رسید - اگرچه نا سازی و تسلط بومیان هم واتعی  
 بود اما او هم از رفاهت عمدا پناه تپه ساخته بتقاعد خود را زبان زد  
 عقیدت ساخت - شاهزاده بتقاضای وتمت دست از برداشتن

لیکن از آشوب خاطر پسر جوانش را با برادرزاده عبداللہ خان سپرد - دیوانہ را ہوئے ہی امت - او لڑمفاکی آن دو سے گناہ را بہقتل آورد - و ہی ازان ( کہ سلطان پروریز و مہابت خان بہرین صاحبرا مطلع شدند ) بزمینداران بنگالہ بتاکید برنگاشتند - کہ دست تعرض از دامن حالش کوتاہ داشتہ درانکہ این حدود نمایند چون در آخر سال نوزدہم داراب خان بموکیہ سلطان پروریز دیوہست دران اثنا فرمان جنک مکانی بمہابت خان رسید - کہ در زندہ داشتن آن ہے معادت چہ مصلحت است - باید کہ زود سر آن سرگشتہ بادیکہ فلالیت را بدرگاہ فرستد - مہابت خان کاربند حکم گشتہ همان ساعت سرش را از تن جدا ساختہ روانہ نمود \*

۱۰۳۳ (۳)  
\* شہید پاک شد داراب مسکین \*

تاریخ امت - گویند مہابت خان اول سرش را در خوانے پوشیدہ بظام توپز پیش خانخانان ( کہ در قیدش بود ) فرستاد - خانخانان دیدہ گفت بلے توپز شہیدی ست - داراب خان جوانے بخوبیہا آراستہ و سردار با وقار و مدبر شجاع بود - بہادری و آوردے ( کہ از در دکن شد ) دران وقت از دیگرے نشدہ - اما نقش طالع او درسمت نڈسمت - از جانب شاہی مانده و از طرف پادشاہی رانده مال کارش بخندان و نکال انجامید \*

(۳) نمونہ [ ب ] داراب خان مسکین - اما پھونا غلط است \*

### ● دریا خان زوهله ●

داؤد زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان  
 در ایام شاهزادگی بپندگی اعلی حضرت سعادت سعادت اندوخت  
 و در جنگ دهل پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار ناصی  
 بشجاعت برآورد پایت اعتبار برافراخت . چون ابراهیم خان  
 فتح جنگ صاحب صوبه بنگاله در مقابل شاهزاده بیک گروهی  
 اکبرنگر در مقبره پسر خود محصور گردید از انجا ( که نواره  
 بدست او بود - و عبور فرج از دریای گنگ بے کشتی میسر نمیشد )  
 دریا خان با پانصد افغان برهنمونیی تیلیده راجه از گذر غیر متعارف  
 گذشته هنوز ده درازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که  
 فرج ابراهیم خان بممانعت در رسیدن دریا خان پای ثبات ورزیده  
 بجنگ پیوست - و عبد الله خان ( که نیز میخواست از همان راه  
 بگذرد ) از مشاهده این حالت عیان کشیده متوجه گذر دیگر  
 گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم  
 خود فرستاد - شاهزاده ازین خبر راجه بهیم را تعیین فرمود - که  
 عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز  
 آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را  
 آواز دشمن هزیمت ساخت - و بسبب پیادگی نتوانست  
 تعاقب نمود ●

ابراهیم خان چون از شکست یافتن احمد بیگ خان و پیوستن عبدالله خان و راجه بهیم آگهی یافت بتسویه صورت پرداخته بمقابلہ [ ۵۰۵ - ] چون همراهانش از صوملی صدمات بهادران جنگ جو عدان تماشک از دست داده گریز پا گشتند ناچار با معدودے کشته گردید - شاهزاده بانعام یک لک روپیہ و چند زنجیر نیل از حملة غنائم بنگالہ دریا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگالہ برگزشته صوبہ بہار بتصرف شاهزادہ در آمد عبدالله خان با دربار خان بوسم متغلا بالہ آباد شتافته اولین بظاہر آن بلدہ معسکر آراستہ قلعه را گرد گرفت - و درمی میانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقاً عبدالله خان اورا بمک طلب داشت - دریا خان تساهل بکار برد - و فیما بین غبار کدورت و نفاق برخاست - کہ درین ضمن مہارمی خان با سلطان پرویز بکتار گنگ پیوست - دریا خان نوازہ و توپخانہ از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام دادہ لشکر پادشاهی را نگذارد کہ عبور نماید - عبدالله خان عمداً تقاعد ورزید و بخوشی ہمدیگر کار آقا بر ہم خورد - دریا خان ( کہ بیدمستی غرور فتوحات ادمان خمر علاوہ داشت ) شرائط حزم و ہوشیاری صریح نموده بضبط گذرها چنانچہ باید فہرداخت - مہارمی خان کشتیہا بہم رسانیدہ بگذردیگر عبور نمود - ناچار دریا خان بعبدالله خان و راجہ بہیم ( کہ در جونپور جمع شدہ بودند )

ملحق گردید - و از آنجا با اتفاق در بغارس بموکب شاهي پیرسخت  
و قرار یافت که در سرزمین کنکیرا ( که خالی از استحکام نیست )  
ناله تونس<sup>(۲)</sup> را پیش داشته عرصه مبارزت باید آراست - پس از  
تلاش فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت  
نوکران جدید دریا خان ( که از ساوک از آرزو بودند ) بے جنگ  
راه هزیمت سپردند - دریا خان ( که سردار دست راست  
هرارل بود ) نیز خود را بگوشه کشید - و پس از آن در جنیور  
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجهان<sup>(۳)</sup>  
لودی ( که صوبه دار دکن بود ) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا  
نکرده سلسله جنبان خیالهای کسد فاسد او گشت - و پس از جلوس  
بهزاران ضرامتی و استکانمی بملازمین رسید و بمنصب چهار هزارمی  
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته  
بمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعیین گردید - و بعد از آن  
برگشته بخاندان<sup>(۴)</sup> و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن  
مامور شد \*

هنگامی [ که ساهو بهونسله باشاره نظام شاه ( بنابر آنکه  
خانزمان صوبه دکن خاندیس و غیره بانتزاع قلعه پیر از تصرف  
سید کمال نظام شاهیه شتافته ) در ولایت خاندیس گرد شورش

(۲) نعلیه [ ج ] تولش (۳) نعلیه [ ب ] از شاهزاده (۴) در [ بعضی

بر انگیخت [ دریا خان از مجال قبول خود بسرعت برق و باد بظاهر  
رسیده مالش بجزا داده از آن صملکت برآورد - و چون در سال  
سیوم باران استیصال خانجهان لودی بلده برهانپور مورد موکب  
اعلی حضرت گردید دریا خان از قبول خود آمده شرف آستانبوس  
دریافت - و در آن هنگام مراسم آشنائی و هم الوسی بخاطر آروده  
فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان  
صاحب صوبه دکن شکست خورده بدولتآباد شتافته اقامت ورزید  
دریا خان از کتل چالیس گانوں بخاندیس آمده آتش فیهب و غارت  
برافروخت - و بسبب تعین شدن عبدالله خان بتادیب او  
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان باران  
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد  
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشتی بزآنجا  
نیز راهی گشته وقتی ( که بسرزمین بندیله رسید ) بگرماجیبی  
پسر راجه چهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان ( که چندارل  
بود ) درآریخت - و آن اجل رسیده از مستی نشئه باده حساب  
ازو برنگرفته بے محابا تاخت - و در آن زد و خورد آفنگ بدریا  
خان رسیده کلاش تمام ساخت - یک پورش با قریب چهار صد  
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهل  
سراو را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند \*

• دیانت خان •

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوچ سبی از  
 بلوچان ننگه مضاف ولایت تهستان - مشار الیه از اعیان دیار خرد  
 است - در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمون بعضی  
 اقبالمدد در جنیر داخل ملازمان فردرس آشیانی گشته بقرب  
 و اعتبار فرق عزت برافراخت - و در روز جلوس اعلیٰ حضرت  
 بمنصب در هزاره ذات و هشت صد هزار و انعام هشت هزار  
 روپیه کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه  
 دکن بعد شفقار شدن جنم مکانی حرکتی چند سر زد ( که  
 مشعر به اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافی راه و رسم  
 دولت خواهی و نمک خواری بود ) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای  
 وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق  
 اصدار فرمود اما در امر او سختی آورد داشت - که او مالوه را  
 از مظفرخان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران  
 و سرداران کمکی دکن گرویده و اهل او بند - و نظام شاه بعین  
 تسلیم او ولایات بالاگهات را بار سوید و معاون - مبادا همه بیغی  
 و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را ( که بمقامت  
 عقل و رسائی فهم اتصاف داشت ) بواقع نویسی دکن مامور  
 ساخته پنهانی اشاره رفتی - که بر مضغیات سمیر خانجهان

و چگونگی ارضاع او و قوفه تمام حاصل نموده آگاهی دهد - خان  
مذکور پس از وصول بخطهٔ برهانپور از کمال فراغت و دانائی  
باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع را رسیده بنبالغه بحضور  
نوشت - که توقع بغی و شورش ازین مرد محض توهم است  
در حقیقت او دل بای داده است - مصدر امثال این امر  
نمی‌تواند شد - بے وسواس او را طالب حضور نمایند - که احتمال  
آشوب و فتور ملکی اصلاً نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته او  
رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته  
بنظام مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری  
احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی  
ذات هفتصد سوار بر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم  
خطهٔ برهانپور مطرح ریاست پادشاهی گردید خان مذکور از اصل  
و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی در هزار سوار فرق افتخار  
برافراخت - و در همین سال سنه ( ۱۰۴۰ ) هزار و چهارم هجری  
در احمدنگر جهان فانی را وداع نمود \*

### \* دین دار خان بخاری \*

سید بهوده نام - از قراپتدیان موقضی خان بخاری است - سال  
هیزدهم جهانگیری بحکومت دهایی سر برافراخت - و پس از آن  
( که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرزند<sup>(۲)</sup>



نمود ) او را در فوج ( که بتعاقب از تعیین یافتند ) برنوشتند و اینها باجمعی رسیده متوقف بودند - در این ضمن جنم مکانی بخداد خرامش نمود - و موکب فرودس آشیانی بدلد و وزیر پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب در هزار و در بیست سوار و خطاب دیدار خان و عطای خلعت و خنجر صومع و علم و اسب نامیه بخت افرودت بتفویض فوجدار میمان در آب کامرانی اندوخت - سال هشتم ( که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقر الخلافه معارفت پادشاهی واقع شد - و اسلام خان با جمع برای تنبیه سفیدان میان در آب رخصت یافت ) مشارالیه نیز حسب الحکم هیپائی او گردید - پستور در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ( که بهشگرمی افواج متعینه بمالش چهار سنگه بدیدله زایت عزیزت افراشده بود ) دستوری پذیرفت - و بعد چاند مطابق

سنه ( ۱۰۳۵ ) هزار و چهل و پنج هجری بدار باقی پیوست \*

### \* دولت خان منی \*

مشهور بخواص خان - منی شعبه ایست از طوائف بهتی - که در صوبه پنجاب برسم زمینداری و تطاع الطریق میگذرانند مشارالیه در اصل خدمتگار ( رمال ) بردار شیخ فرید مرتضی خان بود - چون مرآغانز بهار شباب حسن نظر فرید داشت هرگاه با شیخ